



Scientific-research Biannual Journal of
Islamic Philosophy

Vol. 11. Issue 2. successive No. 21. fall - winter 2026

**The Function of the Principle of *Tarjih*
Bilā-Marjih “Making a Preference
without a Preference” in Refuting the
Theory of Random Selection of Worlds¹**

Maryam al-Sadat Hashemi²

ABSTRACT

The principle of *tarjih bilā marjih* (making a preference without a preference/preponderance without a preponderant) is one of the foundational rational principles in Islamic philosophy and theology. It asserts the impossibility of preferring one possibility over another without the presence of a causal or rational preference. Historically, this principle has played a decisive role in rejecting views grounded in randomness or non-causal selection. One contemporary theory that poses a significant challenge to philosophical theology is the “random selection of worlds,” advanced within the framework of multiverse hypotheses and certain interpretations of quantum mechanics. This theory claims that the emergence or selection of our world among countless possible worlds is merely the outcome of a random event, requiring no rational preference. The necessity of the present study lies in addressing this challenge from a rational-philosophical perspective, while drawing upon the Islamic intellectual tradition in a manner that enables dialogue with Western philosophy of religion and simultaneously remains faithful to the foundations of Islamic philosophy. The findings demonstrate that any attempt to justify the random selection of a world inevitably falls into the problem of *tarjih bilā marjih*, and is therefore logically incomplete. The originality of this research lies in two dimensions: first, a comparative interpretation of this principle within the context of dialogue between Islamic philosophy and contemporary philosophy of religion; second, the presentation of a new analytical model showing that even physical models of randomness require a preference at the metaphysical level. This study adopts an analytical-critical approach, examining the epistemological and ontological foundations of the principle of *tarjih bilā marjih*, and applying it to critique the theory of random selection of worlds, thereby highlighting the potential for interdisciplinary dialogue and critique.

KEYWORDS: *tarjih bilā marjih* (making a preference without a criterion for the preference/preponderance without a preponderant), causality, randomness, random selection of worlds, philosophy of science.

1. Received: 2025.October.1 Accepted: 2025.November.23

2. PhD in Islamic Theology, Lecturer at University of Isfahan, Isfahan, Iran; **Email:** hashmysadat@gmail.com

نسخه

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال یازدهم / شماره دوم / پیاپی ۲۱ / پاییز - زمستان ۱۴۰۴

کارکرد قاعده «ترجیح بلامرجح» در ردّ نظریه انتخاب تصادفی جهان‌ها^۱

مریم السادات هاشمی^۲

چکیده

قاعده «ترجیح بلامرجح» از اصول عقلانی بنیادین در فلسفه و کلام اسلامی است که بر محال بودن ترجیح یک امکان بر دیگری، بدون وجود علت یا مرجح عقلی یا خارجی دلالت دارد. این قاعده از دیرباز نقش کلیدی در ردّ دیدگاه‌های مبتنی بر تصادف یا انتخاب غیرعقلی ایفا کرده است. یکی از نظریه‌های معاصر که چالش برانگیزترین عرصه برای الهیات فلسفی را ایجاد کرده، «انتخاب تصادفی جهان‌ها» در چارچوب فرضیه چندجهانی و تفسیرهای خاص مکانیک کوانتومی است؛ این نظریه بر آن است که پیدایش یا برگزیده شدن جهان ما میان بی شمار جهان ممکن، صرفاً نتیجه یک رخداد تصادفی است و نیازی به مرجح عقلانی ندارد. ضرورت پژوهش حاضر، پاسخ به این چالش از منظر عقلانی - فلسفی و با تکیه بر سنت اسلامی است، به گونه‌ای که هم قابلیت گفت‌وگو با فلسفه دین غربی را داشته باشد و هم از مبانی اصیل حکمت اسلامی بهره گیرد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که هر کوششی برای توجیه انتخاب یک جهان به صورت تصادفی، ناگزیر گرفتار نوعی ترجیح بلامرجح شده و بنابراین، از حیث منطقی ناتمام است. نوآوری این پژوهش در دو بعد است: نخست، تفسیر تطبیقی این قاعده در بستر گفت‌وگوی فلسفه اسلامی و فلسفه دین معاصر؛ دوم، ارائه الگوی تحلیلی جدیدی که نشان می‌دهد مدل‌های فیزیکی تصادفی، در سطح ماوراءطبیعی نیز نیازمند مرجح هستند. لذا این مقاله با رویکرد تحلیلی - انتقادی، ضمن بررسی مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی قاعده ترجیح بلامرجح، کاربرست آن را در نقد نظریه انتخاب تصادفی جهان‌ها می‌کاود و ظرفیت گفت‌وگو و نقد بین‌رشته‌ای را برجسته می‌سازد.

کلیدواژگان: ترجیح بلامرجح، علتیت، تصادف، انتخاب تصادفی جهان‌ها، فلسفه علم.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۲

۲. دکتری کلام اسلامی، مدرس دانشگاه، اصفهان، ایران؛ hashmysadat@gmail.com

مقدمه

مسئله نسبت میان «علّیت» و «تصادف» از قدیم‌ترین مباحث فلسفی است و از آن‌رو که تحلیل علّی، بنیان عقلانی فلسفه را تشکیل می‌دهد، در عین حال با مباحث الهیاتی در کلام و مدل‌های تبیینی در علم طبیعی تلاقی دارد؛ از همین جهت، این مسئله در مرز میان فلسفه، کلام و علم قرار می‌گیرد. در سنت حکمت اسلامی، قاعده «ترجیح بلامرجح» به‌عنوان اصلی عام و بدیهی مورد پذیرش بوده و بخش مهمی از تطورات منطقی و کلامی، به‌ویژه در مباحث علّیت و امکان، بر پایه آن صورت‌بندی شده است. این قاعده به‌صراحت می‌گوید که در دو امکان متساوی، اگر هیچ یک از مرجحات عقلی یا خارجی موجود نباشد، اختیار یکی بر دیگری محال است. با این حال، نظریه‌های معاصر انتخاب تصادفی جهان‌ها، با تکیه بر مدل‌های چندجهانی و قرائت‌های خاص از مکانیک کوانتوم، عملاً این اصل را نادیده می‌گیرند. این پژوهش، مسئله اساسی را چنین صورت‌بندی می‌کند: اگر بی‌شمار جهان ممکن وجود داشته باشد، چه عامل یا علتی، «انتخاب» یا «تحقق» جهان خاص ما را رقم زده است؟ آیا می‌توان این انتخاب را مطلقاً به تصادف حواله داد؟ و اگر آری، آیا این با عقلانیت فلسفی و الزام به مرجح سازگار است؟ این پرسش‌ها به‌ویژه در مباحث فلسفه دین اهمیت دارند، زیرا پذیرش انتخاب تصادفی جهان‌ها می‌تواند بر برخی استدلال‌های الهیاتی، همچون برهان نظم یا برهان کیهان‌شناختی، اثر تضعیفی بگذارد؛ لذا ضرورت بررسی این مسئله از دو جهت خود را نشان می‌دهد: نخست، به‌لحاظ نظری، چون بدون تعیین تکلیف نسبت میان علت‌گرایی عقلی و تصادف‌گرایی هستی‌شناختی، هرگونه گفت‌وگو درباره خاستگاه هستی ناکامل خواهد بود؛ دوم، به‌لحاظ گفتمانی، چون فضای معاصر فلسفه دین و فلسفه علم مملو از مدل‌هایی است که به‌ظاهر مستقل از خداشناسی طراحی شده‌اند، ولی در عمل، مستلزم پاسخ‌های الهیاتی‌اند؛ لذا هدف این مقاله اینست که با یک رویکرد تحلیلی-انتقادی، بنیان‌های نظری قاعده را بازخوانی کرده، سپس کاربرد آن را در نقد مدل‌های انتخاب تصادفی جهان‌ها نشان دهد.

پیشینه پژوهش

۱. پیشینه داخلی: بررسی آثار فلسفی و کلامی اسلامی نشان می‌دهد که اگرچه قاعده ترجیح بلامرجح به‌صورت پراکنده در متون فلسفی و کلامی مطرح بوده، اما کمتر پژوهشی به‌صورت مستقیم آن را در مقام نقد نظریه‌های معاصر -به‌ویژه انتخاب تصادفی جهان‌ها- به‌کار گرفته است. ابن‌سینا در الشفاء، در مبحث علل از بخش منطق، این قاعده را تبیین کرده و نافی هرگونه ترجیح بدون علت شده است (ابن‌سینا،

۱۴۰۴: ۲۰۳ و ۳۲۵؛ اما کار او بیش‌تر ناظر به سطح کلی هستی‌شناسی و منطق است و وارد دنیای نظریه‌پردازی‌های فیزیک جدید نمی‌شود. ملاصدرا این قاعده را با رویکرد وجودی بازخوانی کرده و آن را در چارچوب حرکت جوهری و ضرورت وجودی تحلیل کرده است (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۷۱-۷۵). نقد او متوجه دیدگاه‌های اتم‌گرایانه و اتفاق‌گرای زمان خود بود، نه مدل‌های چندجهانی مدرن. علامه حلی از این قاعده در مباحث امکان و وجوب بهره می‌برد تا امکان ترجیح یکی از دو ممکن‌المساوی بدون علت را رد کند (علامه حلی، ۱۴۱۲: ۱۰۲)؛ اما بحث او در بستر کلامی و مناظرات با فلاسفه مشائی باقی مانده است. در پژوهش‌های معاصر ایرانی، برخی مقالات همچون «تحلیل قاعده ترجیح بلامرجح و کارکرد آن در براهین کلامی» کوشیده‌اند این قاعده را به فضای فلسفه دین پیوند دهند (حسینی، ۱۳۹۵: ۵۸-۴۱)، اما موضوع‌شان بیشتر ناظر به برهان نظم بوده، نه انتخاب تصادفی جهان‌ها.

۲. پیشینه خارجی: لایب‌نیتس اصل «دلیل کافی» را به صورت فلسفی صورت‌بندی کرده و آن را شرط هر تبیین عقلی دانسته است؛ بر اساس این اصل، هیچ واقعیتی موجود نمی‌شود مگر آنکه دلیلی کافی برای بودن آن وجود داشته باشد (لایب‌نیتس، ۱۳۸۰: ۳۱) که از حیث منطقی، همان مضمون قاعده ترجیح بلامرجح را دارد. او این اصل را در نقد تصادف‌گرایی هیوم و اپیکوری به کار برد، ولی موضوع «انتخاب یک جهان مشخص» را ذیل بحث خیر مطلق و فیض الهی تحلیل کرد. سوینبرن با اتکا به اصل «تبیین ساده‌تر» و اصل دلیل کافی، مدل‌های کیهان‌شناسی تصادفی را نقد می‌کند (سوینبرن، ۱۳۸۸: ۱۰۳-۹۵ و ۱۷۲). نقد او بیشتر بر عدم کفایت آماری و فلسفی نظریه‌های احتمال‌محور متمرکز است. پلاتینگا استدلال می‌کند که حتی اگر فیزیک کوآنتوم به ظاهر مبنایی برای تصادف ارائه کند، در سطح متافیزیکی، هنوز نیاز به مرجح وجودی باقی است (پلاتینگا، ۱۳۸۴: ۵۷). تگمارک از مدل «چندجهانی ریاضی» سخن می‌گوید که بر اساس آن، همه جهان‌های ممکن وجود دارند و جهان ما فقط یک «اتفاق» در میان آن‌هاست (تگمارک، ۱۳۹۳: ۳۰۵). او به نقد اصل دلیل کافی نمی‌پردازد، بلکه آن را نادیده می‌گیرد.

از مرور پیشینه آشکار می‌شود که منابع اسلامی کلاسیک، کاربرد قاعده را در چارچوب متافیزیک سنتی بررسی کرده‌اند، نه نظریه‌های علمی معاصر. منابع فلسفه دین غربی، نقد تصادف‌گرایی را مطرح کرده‌اند، اما پیوند مستقیمی با قاعده ترجیح بلامرجح در ادبیات اسلامی برقرار نکرده‌اند. بر این اساس، هیچ پژوهش علمی، بازشناسی جامع این قاعده در سنت اسلامی را با تحلیل تطبیقی نسبت به نظریه انتخاب تصادفی جهان‌ها انجام نداده است. بنابراین، نوآوری مقاله حاضر دقیقاً در پر کردن این شکاف

است: نشان دادن کارایی قاعده ترجیح بلامرجح به عنوان مبنای مشترک عقلانی برای نقد نظریه انتخاب تصادفی، به گونه‌ای که هم برای سنت فلسفه اسلامی معنادار باشد و هم برای فلسفه دین معاصر.

۱. نظریه انتخاب تصادفی جهان‌ها

نظریه «انتخاب تصادفی جهان‌ها» از مدل‌های نوین در کیهان‌شناسی و فلسفه علم است که تبیینی احتمالاتی از منشأ جهان ارائه می‌دهد. بر اساس این نظریه، پیدایش جهان موجود، نه معلول هدف‌مندی متافیزیکی یا علی، بلکه برآمده از گزینشی تصادفی در میان بی‌نهایت جهان ممکن است (کار، ۱۳۸۶: ۸۴). در واقع، این رویکرد، اصل «تصادف در انتخاب» را جایگزین مفهوم سنتی «علیت» کرده است تا بتوان در چارچوب فیزیک کوانتومی، ظهور جهان فعلی را توضیح داد. در سطح علمی، مبنای این دیدگاه به نظریه تورم ابدی در کیهان‌شناسی بازمی‌گردد؛ الگویی که آندری لینده مطرح کرد و از وجود حباب‌های بی‌شمار در فضای کیهانی سخن گفت که هر یک، قوانین فیزیکی خاص خود را دارند (لینده، ۱۳۷۰: ۱۸۱). در این چارچوب، جهان ما یکی از این حباب‌هاست که در فرآیندی آماری، به جای دیگر جهان‌ها ظهور یافته است. شاخه‌های بعدی فیزیک نظری، از جمله نظریه چندجهانی کوانتومی شان کارول، این تلقی را بسط دادند و مدل‌های موازی را بر اساس احتمالات حالت‌های کوانتومی طرح کردند (کارول، ۱۴۰۱: ۲۴۹-۲۵۵).

در سطح فلسفی، این مدل‌ها با تفسیرهای ریاضیاتی مکس تگمارک پیوند خورده‌اند. وی در کتاب «جهان ریاضیاتی ما» (تگمارک، ۱۳۹۳: ۳۰۵) معتقد است که همه ساختارهای ریاضی ممکن، بالفعل وجود دارند و جهان ما یکی از تجلیات تصادفی آن‌هاست. ایده او اینست که قوانین ریاضی، نه صرفاً توصیف‌کننده جهان، بلکه خالق امکانات وجودی هستند؛ به بیان دیگر، واقعیت‌های ریاضی در خارج، به صورت شبکه‌ای از جهان‌های مستقل تحقق یافته‌اند و هستی هر جهان، تنها تابع سازوکار آماری توزیع آن ساختار است.

در چنین دیدگاهی، پرسش سنتی از «چرا جهان ما چنین است؟» جای خود را به پرسش «کدام یک از جهان‌های ممکن تحقق یافته؟» می‌دهد. این چرخش روشی از علّیت به تصادف، سبب می‌شود که مفاهیم فلسفی مانند «دلیل»، «ضرورت» و «علت» به صورت احتمالی بازتفسیر شوند؛ از این جهت نظریه انتخاب تصادفی، نه صرفاً یک فرض فیزیکی، بلکه نوعی پیشنهاد معرفتی است برای تبیین جهان بدون فروض الهیاتی یا هدف‌گرایانه.

در اندیشه‌های فلسفه دین معاصر، این رویکرد تأثیرات عمیقی بر تفکر در باب منشأ هستی گذاشته است. برای نمونه، آلون پلانتینگا اشاره می‌کند که فیزیک کوانتومی، هرچند ظاهراً مبنایی آماری برای رخدادهای تصادفی فراهم می‌کند، اما بر شناخت ما از امکان‌های متافیزیکی جهان نیز اثرگذار است، زیرا در این چارچوب، صدور هر حالت بر اساس احتمالات تعریف می‌شود نه علل تام (پلانتینگا، ۱۳۸۴: ۵۷). همچنین ریچارد سوينبرن در وجود خدا یادآور می‌شود که نظریه‌های تصادفی می‌کوشند نظام طبیعت را بدون نیاز به اصول نهایی توضیح دهند و این کار را با تقلیل قانون‌مندی به محاسبات آماری انجام می‌دهند (سوينبرن، ۱۳۸۸: ۹۵-۱۰۳ و ۱۷۲).

بنابراین، نظریه انتخاب تصادفی جهان‌ها را می‌توان مجموعه‌ای از تلاش‌ها برای ساخت تبیینی طبیعی و آماری از هستی دانست که مرزهای میان فیزیک، فلسفه علم و متافیزیک را درنور دیده است. این نظریه می‌کوشد تبیین منشأ و تنظیم جهان را بدون ارجاع به فاعل مختار یا مرجح عقلانی ممکن سازد و بدین‌سان در حوزه فلسفه دین، زمینه گفت‌وگو میان دیدگاه تصادف‌گرایانه و دیدگاه عقل‌گرای الهیاتی را فراهم می‌آورد.

۲. کارکرد قاعده ترجیح بلامرجح در نقد انتخاب تصادفی

قاعده «ترجیح بلامرجح» یکی از قواعد کلان عقل نظری است که بر اساس آن، میان امور متساوی‌الامکان، تحقق یک طرف بدون علت یا مرجح خارجی، به طور عقلی محال است؛ به عبارت دیگر، ترجیح بدون مرجح، به معنای ثبوت خصوصیتی در یکی از احتمالات بدون وجود دلیل مبین و مرجح در خارج یا ذات آن، امکان‌ناپذیر است؛ زیرا موجب ترجیح «ما لا یترجح» و تبدیل ضرورت امکان به ضرورت وقوع بدون سبب می‌گردد. گوتفرد ویلهلم لایبنیتس این اصل را تحت عنوان «اصل دلیل کافی» بیان کرده و چنین آورده است که: «هیچ واقعیتهایی نمی‌تواند موجود باشد و هیچ واقعه‌ای رخ ندهد، مگر آنکه علتی کافی وجود داشته باشد که چرا چنین است و نه به گونه دیگر» (لایبنیتس، ۱۳۸۰: ۳۲).

در این بخش، ابتدا مفروضات اساسی نظریه انتخاب تصادفی جهان‌ها استخراج و با مبانی قاعده «ترجیح بلامرجح» تطبیق داده می‌شود. سپس ناسازگاری این نظریه با ضرورت مرجح عقلی مورد تبیین قرار خواهد گرفت. در ادامه، این نظریه در برابر بدیل غایت‌مند -چه در قالب الهیاتی و چه فلسفی- مقایسه می‌شود. در پایان، به پاسخ‌های احتمالی مدافعان رویکرد تصادفی‌گرایی پرداخته شده و نقدهای وارد بر این پاسخ‌ها بررسی خواهد گردید.

۱-۲. تطبیق مقدمات نظریه انتخاب تصادفی با مبانی قاعده ترجیح بلامرجح

الف) استنباط مقدمات هستی‌شناختی نظریه انتخاب تصادفی: بر اساس شرح فیلسوفان و فیزیک‌دانان طرفدار این دیدگاه، چهار مقدمه هستی‌شناختی آن را می‌توان چنین تقریر کرد:

۱. کثرت امکانات عینی: مجموعه‌ای بالفعل یا بالقوه از جهان‌های متکثر با قوانین و ثوابت متفاوت وجود دارد (کار، ۱۳۸۶: ۳؛ تگمارک، ۱۳۹۳: ۲۹۳).

۲. عدم وجود علت غایی یا فاعل مختار: تحقق این جهان‌ها تابع هیچ نیروی غایت‌مند یا شعورمند نیست و هیچ عامل مختاری بر انتخاب این جهان‌ها تأثیرگذار نیست (کارول، ۱۴۰۱: ۲۱۷).

۳. تحقق یک جهان خاص بدون مرجح: وجود جهان ما، در میان بی‌نهایت جهان ممکن، صرفاً معلول فرآیند تصادفی یا بخت‌آزمایی هستی‌شناختی است (داوکینز، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

۴. بی‌نیازی از تبیین علی-غایی: هستی این جهان را نباید بر اساس مرجّحی فراتر از قوانین طبیعی و فرآیندهای طبیعی تبیین کرد، زیرا از منظر طبیعی‌گرایی، فرض هر گونه علت غایی یا فاعل مختار، اضافی و غیرضروری است (کارول، ۱۴۰۱: ۲۲۰).

ب) مبانی قاعده ترجیح بلامرجح در فلسفه اسلامی و غربی: مطابق تقریر ابن‌سینا در اشارات و التنبیهات، بروز یک طرف از امکان، در صورت تساوی همه جهات و بدون وجود اختلاف در علت، از منظر عقل عقلاً محال است: «ترجیح چیزی بدون وجود مرجح» قابل تصور نیست (ابن‌سینا، بی تا: ۲۴۵/۳). ملاصدرا نیز در الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة این قاعده را ذیل اصل علیّت تبیین می‌کند و به صراحت می‌نویسد: «الترجیح بلامرجح محال، لآثه ترجیح ما لا یترجّح، و هو محال بالضرورة» (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۶/۷۵). در فلسفه غرب نیز، لایب‌نیتس این اصل را به صورت رسمی در قالب اصل دلیل کافی بیان کرده و آن را شرط ضروری برای تبیین عقلی هر واقعیت دانسته است (Rescher, 1973: p. 231) این اصل بنیادین، اقتضا می‌کند که تحقق هر واقعیتی باید دارای علت یا دلیل کافی باشد و تحقق دو حالت متساوی‌الامکان بدون مرجح، عقلانی نیست.

ج) نتیجه تطبیق: مقدمه سوم نظریه انتخاب تصادفی که تحقق یکی از اطراف متساوی‌الامکان را بدون وجود مرجّح یا علت کافی فرض می‌کند، مستقیماً با مبانی قاعده ترجیح بلامرجح در تضاد است؛ زیرا چنین فرضی از نظر عقل نظری محال است. بنابراین، تز تصادفی‌گرایی در سطح هستی‌شناختی با یکی از اصول بدیهی و بنیادین عقلانی تعارض اساسی داشته و از این منظر فلسفی نمی‌تواند توجیه کافی و متقنی برای انتخاب جهان ما به شمار آید.

۲-۲. ناسازگاری تصادفی‌گرایی با ضرورت مرجح عقلی

۱. تمایز واقعی و لزوم تمایز علی: در نظریه‌های چندجهانی تصادفی، جهان موجود از لحاظ قوانین فیزیکی، ساختار هندسی کلی و شرایط اولیه، تفاوتی واقعی و ماهوی با بی‌نهایت جهان ممکن دیگر دارد. بر پایه حکم عقل نظری، هر تمایز واقعی در جهان هستی نیاز به علت یا دلیل معلل دارد که این تمایز را توجیه کند؛ یعنی نمی‌توان ترجیح یا انتخاب یک حالت خاص را بدون علت فردی یا مرجح عقلی پذیرفت (پلاتینگا، ۱۳۸۴: ۵۷). در صورت فقدان چنین علت یا مرجحی، «ترجیح» یک جهان نسبت به دیگر جهان‌های هم‌سنگ و برابر امکان به لحاظ عقلانی توجیه‌ناپذیر باقی می‌ماند؛ بنابراین، تصادفی‌گرایی که پذیرش تحقق یک حالت بدون مرجح را ملاک قرار می‌دهد، با ضرورت عقلانی قاعده ترجیح بلامرجح ناسازگار است.

۲. نفی اصل علیت به‌عنوان پیامد لازم: پذیرش تحقق بدون مرجح یا علت کافی در وقوع یک حالت، مستلزم نفی اصل علیت در تمامی سطوح هستی می‌شود؛ زیرا اگر در بنیادی‌ترین سطح وجود، قاعده علیت و ضرورت، علت کافی برای هر واقعیت معتبر نباشد، هیچ دلیلی وجود ندارد که این اصل در سطوح بالاتر یا در پدیده‌های پیچیده‌تر، همچنان اعتبار خود را حفظ کند؛ بدین‌سان، تصادفی‌گرایی به طور ضمنی اصل علیت را که یکی از پایه‌های اساسی فلسفه و عقل نظری است، به چالش می‌کشد و فلسفه هستی‌شناسی را با بحران جدی مواجه می‌سازد (سبزواری، ۱۳۷۸: ۱۸۸).

۳. مغالطه در به‌کارگیری «احتمال»: استفاده از مفهوم «احتمال» در نظریه انتخاب تصادفی، مستلزم وجود یک چارچوب مشخص نمونه‌برداری و مکانیزم تعیین‌کننده است که به‌عنوان مرجح عمل می‌کند؛ یعنی خود احتمال بدون وجود عامل سازنده یا ساختار تعریف‌شده‌ای که انتخاب را کنترل کند، از نظر علمی و فلسفی فاقد معنا و مقبولیت است. بنابراین، اتکا به تصادف صرف برای توجیه انتخاب جهان خاص، نوعی مغالطه است که اصل ترجیح بلامرجح را نقض می‌کند و فاقد بنیاد نظری منسجم است (Hájek, 2003: p. 348).

۴. تخریب بنیان استقراء علمی: علم تجربی و روش استقرایی بر فرض همگانی و لازم‌الاجرا بودن روابط علی-معلولی استوار است؛ یعنی انتظار دارد هر پدیده‌ای علتی داشته باشد و الگوهای علت و معلولی در عالم با ثبات و قابل تعمیم باشند، اما اگر تصادفی‌گرایی در سطح بنیادی کیهان‌شناختی پذیرفته شود، این فرض بنیادین اعتبار خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌توان به تعمیم قوانین علمی، از جمله قوانین طبیعی، اطمینان داشت؛ به بیان دیگر، پذیرش تحقق بدون دلیل یا مرجح در سطح جهان‌شمول،

اساس استقراء علمی را متزلزل می‌سازد و معرفت تجربی را دچار بحران می‌کند. چنین وضعیتی، معرفت‌شناسی علوم تجربی را به چالش جدی فرا می‌خواند و ضرورت بازنگری در مبانی فلسفی روش علمی را نمایان می‌سازد.

۲-۳. مقایسه با جایگزین غایت‌مند

برای بررسی و سنجش انسجام نظریه انتخاب تصادفی، لازم است آن را با جایگزین‌هایی که اصل مرجح را رعایت و تأمین می‌کنند، مقایسه کنیم.

الف) بدیل الهیاتی (خلقت غایت‌مند): در فلسفه و کلام اسلامی، مرجح تحقق جهان، اراده و مشیت خالق علیم و قادر معرفی می‌شود که بر اساس علم محیط و حکمت غائی، نوع خاصی از جهان را انتخاب و پدید می‌آورد. به بیان خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد، خالق با علم کامل به همه احتمالات و اهداف، جهان مطلوب و هدف‌مند را برمی‌گزیند (طوسی، ۱۳۶۴: ۱۴).

این مدل دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. حفظ اصل دلیل کافی؛ هر واقعی، علتی دارد و تحقق جهان، هدف‌مند و معلول اراده‌ای حکیمانه است.

۲. نسبت دادن تنظیم دقیق جهان به علم و حکمت غائی خالق که هماهنگ با علل نهایی و عدالت الهی است.

۳. انسجام درونی با دیگر اصول متافیزیکی اسلامی مانند حکمت خداوند، عدالت و غایت‌مندی کل هستی که به صورت نظام‌مند توجیه شده‌اند.

در نتیجه، بدیل غایت‌مند از منظر فلسفی و کلامی توانایی ارائه تبیینی منسجم‌تر و عقلانی‌تر نسبت به نظریه انتخاب تصادفی را داراست.

ب) بدیل فلسفی (ضرورت منطقی یا ساختاری): در برخی تقریرات فلسفی معاصر، مرجح تحقق جهان را می‌توان ضرورت منطقی یا برتری ساختار ریاضی دانست؛ به بیان دیگر، جهان یا جهان‌ها بر اساس ضرورت‌های ساختاری و منطقی موجود در قوانین یا ساختارهای ریاضی ممتاز انتخاب می‌شوند و این ضرورت یا برجستگی ساختاری، نقش مرجح را ایفا می‌کند (Balaguer, 1998: p. 435)؛ مثلاً در رویکرد افلاطونی مکس تگمارک که جهان ریاضیاتی را مبنای واقعیت می‌داند، تنها آن ساختارهای ریاضیاتی که بتوانند سازگار با وجود ذهن‌های خودآگاه باشند، بالفعل می‌شوند؛ این سازگاری و قابلیت

ایجاد ذهن آگاه، عامل مرجح در تحقق آن ساختارهاست و نقش تعیین‌کننده در انتخاب جهان‌ها دارد (Tegmark, 2014: p. 293). این مدل بدیل با حفظ قاعده ترجیح بلامرجح، می‌کوشد تا انسجام فلسفی و ضرورت علی-ساختاری را به تبیین هستی‌شناختی بیفزاید و از متنوع‌انگاری صرفاً تصادفی اجتناب نماید.

ج (تحلیل تطبیقی: هر دو بدیل الهیاتی و فلسفی، اگرچه در ماهیت و منشأ مرجح، تفاوت‌های بنیادین دارند، اما دست‌کم در یک نکته کلیدی مشترک‌اند: رفع محذور قاعده ترجیح بلامرجح؛ به عبارت دیگر، هر دو رویکرد موفق می‌شوند که فرآیند گزینش میان جهان‌های ممکن را با وجود علتی موجه، عقلانی و قابل توجیه تبیین کنند. در بدیل الهیاتی، مرجح تحقق، اراده حکیمانه و عالم خالق است که انتخاب جهان را هدایت می‌کند و به این ترتیب، اصل دلیل کافی و ضرورت علی حفظ می‌شود. در بدیل فلسفی نیز، ضرورت منطقی یا ساختاری به عنوان مرجح عمل می‌کند و با استناد به ویژگی‌های برتر یا سازگاری‌های لازم، علت و دلیل تحقق یک جهان خاص را تأمین می‌کند. برخلاف این دو میانجی، نظریه انتخاب تصادفی با پذیرش تحقق بدون مرجح، محذور ترجیح بلامرجح را می‌پذیرد و بر همین اساس، از نظر فلسفی و منطقی دچار ناسازگاری و ضعف می‌شود؛ بنابراین، بدیل‌های غایت‌مند و ساختاری، از انسجام و قوت نظری بیشتری برای توجیه گزینش جهان برخوردارند.

۲-۴. پاسخ‌های احتمالی مدافعان انتخاب تصادفی و نقد آن

پاسخ نخست: تصادف، خود علت است؛ برخی مدافعان نظریه انتخاب تصادفی، مانند ریچارد داوکینز، استدلال می‌کنند که «تصادف» می‌تواند به خودی خود در نقش علت یا عامل تعیین‌کننده ظهور جهان یا ویژگی‌های آن عمل کند؛ بدین معنا که بدون نیاز به مرجح یا علت غایی، فرآیندهای تصادفی به‌عنوان علت‌های مستقل تلقی شوند (داوکینز، ۱۳۸۵: ۱۶۵).

نقد: از دیدگاه علمی و فلسفی دقیق، «تصادف» به معنای فقدان الگوی مشخص و علت معلول معلوم نیست؛ بلکه به معنای عدم توانایی در پیش‌بینی دقیق نتیجه است؛ به عبارت دیگر، تصادف صرفاً بیانگر پیچیدگی علت‌ها یا عدم شناخت کامل آن‌هاست، نه فقدان علت‌ها. در سنت فلسفه اسلامی نیز، مفهوم «اتفاق» یا «تصادف» (اتفاقی) به‌صراحت به اجتماع دو علت مستقل در یک معلول باز می‌گردد و نه به فقدان علت؛ به این معنا که هرچند علت‌ها ممکن است مستقل و متعدد باشند، اما وجود معلول بدون علت قابل تصور نیست (رازی، بی تا: ۳۹۷/۱). بنابراین، ادعای اینکه «تصادف، خود علت است»

به معنای واقعی و فلسفی، پذیرفتنی نیست و از ابهام در مفهوم علت و تصادف ناشی می‌شود که این نکته، نقد جدی بر ادعای تصادفی‌گرایی به عنوان علت مستقل وارد می‌سازد.

پاسخ دوم: در بی‌نهایت جهان، گزینشی رخ نداده است؛ شان کارول معتقد است که تمامی جهان‌های ممکن، بالفعل وجود دارند و آنچه ما تجربه می‌کنیم، صرفاً حضور آگاهی‌مان در یکی از جهان‌هایی است که با شرایط لازم برای شکل‌گیری حیات سازگار است. این تبیین، نوعی «استدلال انسان‌محور» را به کار می‌گیرد که مدعی است هیچ انتخاب یا گزینش واقعی رخ نداده، بلکه تنها تطابق شرایط جهان با امکان حضور ما، علت این تجربه است (کارول، ۱۴۰۱: ۳۸۹).

نقد: این رویکرد هرچند ظاهر گزینش را انکار می‌کند، اما پرسش بنیادی «چرا آگاهی ما دقیقاً در این جهان خاص محقق است و نه جهان دیگر سازگار با حیات؟» را پاسخ نمی‌دهد و صرفاً آن را به تعویق می‌اندازد. افزون بر این، شرط «سازگاری با حیات» به تنهایی نقش یک مرجح را ایفا می‌کند؛ زیرا وجود چنین سازگاری مستلزم تبیین علّی و فلسفی است که بر اساس آن، ویژگی‌های جهان باید به نحوی شکل گرفته باشند که امکان آگاهی و زیست را فراهم کنند. به این ترتیب، استدلال کارول، نه تنها محذور ترجیح بلا مرجح را برطرف نمی‌کند، بلکه وجود مرجح پنهان را مسکوت می‌گذارد و نیاز به تبیین عقلانی آن همچنان باقی است.

پاسخ سوم: اصل دلیل کافی بدیهی نیست؛ برخی تجربه‌گرایان بر این باورند که اصل دلیل کافی، که می‌گوید هر واقعیت یا حادثه باید علت یا دلیلی برای وقوع داشته باشد، یک اصل پیشینی و غیرضروری است. آنان مدعی‌اند که این اصل را می‌توان در سطح بنیادی هستی‌شناختی کنار گذاشت و همچنان نظام‌های معرفتی معتبر ساخت.

نقد: انکار اصل دلیل کافی، بنیان انسجام هر نظام استدلالی -چه در علم و چه در فلسفه- را فرو می‌ریزد؛ زیرا تمامی استدلال‌ها، اعم از منطقی و تجربی، بر فرض وجود رابطه‌ای علّی یا منطقی بین مقدمات و نتیجه استوارند. اگر این اصل کنار گذاشته شود، هیچ تضمینی وجود ندارد که نتیجه واقعاً از مقدمات ناشی شود، بلکه می‌تواند صرفاً محصول تصادف باشد. به تعبیر فلسفه کلاسیک (هم اسلامی و هم غربی)، اصل دلیل کافی، نه تنها یک پیش‌فرض منطقی، بلکه شرط امکان خود استدلال است؛ بدون آن، فرآیند استنتاج و اثبات بی‌معنا می‌شود و معرفت بشری به طور کلی به حالت فروپاشی می‌رسد. پاسخ چهارم: تجربه فیزیک کوانتومی؛ برخی مدافعان تصادفی‌گرایی به پدیده‌های کوانتومی مانند «فروپاشی تابع موج» اشاره می‌کنند و می‌گویند این رخدادها بدون علت ظاهری اتفاق می‌افتند. در چارچوب

تفسیر کپنهاگی مکانیک کوانتوم، فروپاشی حالت کوانتومی به یک نتیجه معین، ذاتاً تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی تلقی می‌شود (Ghirardi, Rimini & Weber, 1986: Phys. Rev. D, Vol. 34, p. 470).
نقد: اولاً، این برداشت مبتنی بر تفسیر کپنهاگی است و در فیزیک نظری، مدل‌های بدیل متعددی وجود دارند که در پی بازگرداندن اصل علیت به این فرایندها هستند، از جمله نظریه «متغیرهای پنهان بومی» دیوید بوهم که فروپاشی تابع موج را نتیجه یک دینامیک قطعی و علت‌مند می‌داند، (Bohm, 1952: Physical Review, Vol. 85, p. 166) و نیز تفسیر جهان‌های متعدد که هر نتیجه کوانتومی را در یکی از شاخه‌های واقعیت تحقق یافته می‌بیند. ثانیاً، عدم کشف علت، دلیل بر نبود علت نیست؛ این صرفاً بیانگر محدودیت معرفتی و ابزار فعلی ماست. در تاریخ علم، موارد بسیاری وجود داشته که پدیده‌ای ابتدا بدون علت شناخته می‌شد، اما با پیشرفت نظریه‌ها و ابزارها، علت آن آشکار گردیده است؛ بنابراین، استناد به نادانسته‌ها برای اثبات بی‌علتی، هم از نظر منطقی و هم از نظر روش‌شناسی علمی، استدلالی ناقص و ناپایدار محسوب می‌شود.

در نتیجه، استناد به قاعده «ترجیح بلامرجح» آشکار می‌سازد که نظریه انتخاب تصادفی جهان‌ها از نظر متافیزیکی بر انکار اصل دلیل کافی و اصل علیت استوار است؛ اصول بنیادی‌ای که در فلسفه کلاسیک به‌عنوان پایه‌های اجتناب‌ناپذیر هر نظام عقلانی و استدلالی شناخته شده‌اند. این انکار، نه تنها با محذور منطقی ترجیح بلامرجح در تعارض مستقیم است، بلکه به فروپاشی انسجام نظری کل نظام فلسفی و علمی منجر شده و اعتماد معرفتی به استدلال‌ها و دانش علمی را به شدت تضعیف می‌کند. در مقابل، بدیل‌های غایت‌مند، اعم از آن‌هایی که در چارچوب الهیات اسلامی شکل گرفته‌اند و اعم از طرح‌های فلسفی غیردینی، با حفظ اصل مرجح و قاعده ترجیح بلامرجح، از این محذور اجتناب می‌کنند. این رویکردها ضمن پرهیز از تناقضات متافیزیکی، توان تبیینی قوی‌تری را ارائه داده و زمینه پایداری و انسجام نظری را فراهم می‌کنند، چرا که تحقق جهان خاص را در پیوند با علتی مرجح و حکیم تعریف می‌نمایند و بدین‌سان از فروپاشی نظام معرفتی جلوگیری می‌کنند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر قاعده «ترجیح بلامرجح» به‌عنوان یکی از اصول بنیادین فلسفه و کلام، به نقد مبنایی نظریه «انتخاب تصادفی جهان‌ها» پرداخته و نشان داده است که این قاعده - که در سنت اسلامی ریشه در مباحث ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا دارد - در پیوند با «اصل دلیل کافی» در

فلسفه غربی، ابزاری نیرومند برای مقابله با تبیین‌های اتفاق‌گرایانه منشأ جهان محسوب می‌شود. در بخش‌های تحلیلی این پژوهش روشن شد که پذیرش تصادف به‌عنوان بنیان هستی‌شناسی، نه‌تنها ناسازگار با ساختار براهین فلسفی است، بلکه صلاحیت و انسجام نظام تبیین علمی را نیز از بین می‌برد. با ترجمه مفهومی این قاعده به زبان منطق فلسفه تحلیلی، پژوهش نشان داد که در هر مدل تبیینی، انتخاب یک حالت خاص از میان بی‌نهایت امکان، بدون مرجع عقلانی یا فاعل مختار، مستلزم نقض اصول بدیهی اندیشه و فروپاشی انسجام تبیینی است. تحلیل تطبیقی با فلسفه دین غربی - به‌ویژه در خوانش‌های ریچارد سوینبرن و آلوین پلاتینگا - نشان داد که معادل مفهومی این قاعده در سنت غربی، یعنی اصل دلیل کافی، نقش محوری در براهین معاصر همچون برهان طراحی و برهان کیهان‌شناختی ایفا می‌کند. این هم‌افزایی میان دو سنت، گواهی است بر آن‌که فلسفه دین اسلامی می‌تواند با بهره‌گیری از دستاوردهای تحلیلی غربی، بنیان‌های استدلالی خود را تقویت کند و در عین حال، با دقت مفهومی و تفکیکات منطقی خاص خود، به غنای الهیات تحلیلی بیفزاید. از منظر تأثیرگذاری بر فلسفه دین، این پژوهش سه نتیجه اساسی را ارائه می‌کند: نخست، اثبات می‌کند که نقد تصادفی‌گرایی صرفاً با داده‌های تجربی کافی نیست و نیاز به بنیان‌های متافیزیکی قوی دارد که قاعده ترجیح بلامرجح به‌خوبی تأمین می‌نماید. دوم، بر اهمیت پیوند میان براهین احتمالاتی و ضرورت‌های منطقی تأکید می‌شود؛ پیوندی که می‌تواند نقاط ضعف رایج در برهان طراحی و برهان کیهان‌شناختی را رفع کند. سوم، مسیر گفت‌وگو میان دو سنت فکری را هموار می‌سازد تا بتوان در قالب زبان مشترک منطقی، نقد و دفاع را پیش برد. در حوزه کلام اسلامی، یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این قاعده ظرفیت بالایی برای مواجهه با چالش‌های فلسفه علم و کیهان‌شناسی معاصر دارد. استفاده هدفمند از آن در نقد نسخه‌های الحادی نظریه چندجهانی و پاسخ‌گویی به اشکالات نوین بر براهین اثبات وجود خدا، می‌تواند استحکام معرفتی مواضع کلامی را ارتقاء داده و ابزارهای دفاع عقلانی از آموزه‌های توحیدی را روزآمد سازد. در نهایت، این پژوهش نه‌تنها مبنای تصادفی‌گرایی در منشأ جهان را به چالش کشیده، بلکه الگویی ارائه کرده است که در آن، اصول فلسفه اسلامی و فلسفه دین تحلیلی، در چارچوبی تعاملی و با حفظ هویت، به غنای متقابل و کارایی استدلالی بیشتر دست می‌یابند.

منابع

۱. آندری لینده (۱۳۷۰)، *فیزیک ذرات و کیهان‌شناسی تورمی*، ترجمه و تنظیم محمدرضا خواجه‌پور، تهران: مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدالله (بی تا)، *الاشارات و التنبيهات*، ج ۳، قم: نشر البلاغة.
۳. — (۱۴۰۴ق)، *الشفاء*، بخش منطق، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۴. پلانتینگا، آلوین (۱۳۸۴)، *ماهیت ضرورت*، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. تگمارک، مکس (۱۳۹۳)، *جهان ریاضیاتی ما*، ترجمه مرضیه رضی‌نسب، تهران: انتشارات حکمت.
۶. حسینی، مهدی (۱۳۹۵)، «*تحلیل قاعده ترجیح بلامرجح و کارکرد آن در براهین کلامی*»، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی و کلامی، ش ۲: ۴۱-۵۸.
۷. داوکینز، ریچارد (۱۳۸۷)، *توهم خدا*، ترجمه احمد گلزبان، تهران: انتشارات هیرمند.
۸. — (۱۳۸۵)، *خردگشی خدا*، ترجمه مهدی غبرایی، تهران: نشر چشمه.
۹. رازی، فخرالدین (بی تا)، *المباحث المشرقیة*، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. سوبینرن، ریچارد (۱۳۸۸)، *وجود خدا*، ترجمه محمد مهدی علی‌نقی، تهران: نشر هرمس.
۱۱. سبزواری، ملاهادی (۱۳۷۸)، *شرح منظومه*، قم: بوستان کتاب.
۱۲. علامه حلی (۱۴۱۲ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. کار، برایان (۱۳۸۶)، *جهان یا جهان‌های متعدد؟*، ترجمه نادر مشایخی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۴. کارول، شان (۱۴۰۱)، *تصویر بزرگ: درباره منشأ حیات، معنا و جهان خودمان*، ترجمه حسین سوزنچی، تهران: انتشارات سمت.
۱۵. لایبنیتس، گوتفرد ویلهلم (۱۳۸۰)، *موندولوژی*، ترجمه سیروس عبدالهی، تهران: نشر مرکز.
۱۶. ملاصدرا، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۶۶)، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة*، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
17. Plantinga, Alvin. *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism*. Oxford University Press, 2011.
18. Hájek, Alan. "Interpretations of Probability." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, ed. Edward N. Zalta, 2003.



19. Balaguer, Mark. *Platonism and Anti-Platonism in Mathematics*. Oxford: Oxford University Press, 1998.
20. Bohm, David. "A Suggested Interpretation of the Quantum Theory in Terms of 'Hidden' Variables." *Physical Review*, Vol. 85, 1952, pp. 166-179.
21. Rescher, Nicholas. *The Principle of Sufficient Reason: A Reassessment*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1973.
22. Ghirardi, G. C. , Rimini, A. , and Weber, T. "Unified Dynamics for Microscopic and Macroscopic Systems." *Physical Review D*, vol. 34, no. 2, 1986, pp. 470-491.
23. Tegmark, Max. *Our Mathematical Universe: My Quest for the Ultimate Nature of Reality*. New York: Knopf, 2014.